

## رویکرد فراتحلیل در مطالعه تأثیر دانشگاه بر مناسبات نسلی در ایران

رضا تابش\* - علی اصغر قاسمی سیانی\*\*

### چکیده

سرمایه واقعی هر جامعه میراث ذهنی و عینی آن در قالب فرهنگ و تمدن است. این میراث، هویت و ماهیت جامعه را شکل می‌دهد و مرجع شکل‌گیری شخصیت فردی، ماهیت گروهی و هویت ملی جامعه است. اما تحت شرایط و تحولاتی، انتقال میراث عظیم فرهنگی یک جامعه و در نتیجه استمرار و پایداری آن با مخاطراتی مواجه می‌شود. مصداق بارز چنین وضعیتی تعارض و تقابل نسل‌های جامعه خواهد بود. مطالعه ماهیت، زمینه‌ها، شرایط، فرایندها، تبعات و آثار چنین رخدادی در کنار مطالعه کارکردی نهادهای اجتماعی، متولی ایجاد وضعیت مطلوب در خصوص مناسبات نسلی و به‌ویژه نقش دانشگاه‌ها، می‌تواند برنامه‌ریزان فرهنگی و اجتماعی را در پویایی و استمرار فرهنگ و تمدن جامعه خود، یاری رساند این مقاله در راستای تبیین نقش و جایگاه نهاد دانشگاه در تقویت و تحکیم مناسبات نسلی با نگاه موردی به جامعه ایران و موقعیت مناسبات نسلی در این جامعه نگارش یافته است.

### واژگان کلیدی

نسل، مناسبات نسلی، انقطاع نسلی، انطباق نسلی، شکاف نسلی، دانشگاه، کارکرد، نهاد،

نظام/ارزشی

\* کارشناس ارشد علوم سیاسی

\*\* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

**مقدمه**

تفاوت بین حالات و رفتار افراد و گروه‌های سنی متفاوت از دیرباز مهم بوده و عده‌ای را به داوری در مورد منشأ آن واداشته است. بحث و گفتگو در این زمینه موجب شکل‌گیری حوزه «گفتمان مناسبات نسلی» به عنوان یکی از عرصه‌های دانش بشری شده است. بر این اساس، جوانان در هر دوره نسبت به سایر گروه‌های سنی پای‌بندی و تعهد کمتری به نظم اجتماعی مستقر دارند و مظهر سرکشی و طغیان علیه هنجارهای حاکم به شمار می‌روند. به بیان دیگر، این مسئله نشان از دغدغه همیشگی نسل مسن‌تر در حفظ نظم موجود از طریق فرایندهای فرهنگ‌پذیری و اجتماعی‌شدن دارد. جامعه‌پذیری با انتقال ارزش‌ها، باورها و هنجارهای جامعه به نسل جوان‌تر ممکن می‌شود.

البته در گفتمان مناسبات نسلی نظریه‌های مختلفی ارائه شده‌اند؛ بحث در مورد مناسبات میان نسل‌ها طیفی از رابطه، تعامل و تضاد تا انفکاک و گسست را شامل می‌شود. اما آنچه که به عنوان مخرج مشترک همه این نظریات خودنمایی می‌کند، این واقعیت اجتماعی است که نیروی جوانی به عنوان یک نیروی اجتماعی پرتحرک، آرمان‌خواه و تحول‌طلب در صورت عدم مدیریت می‌تواند برای نظم و نظام اجتماعی بحران‌ساز شود و در مقابل، در صورت مدیریت صحیح از طرف نهادهای مرتبط از جمله نهادهای آموزشی، به عنوان ناقلان ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بین نسل‌های متوالی، می‌تواند در قالب نیرویی سازنده و حیات‌بخش ظاهر شود. در این مقاله سعی بر آن است که با استفاده از روش کارکردی - نهادی به نقش نهاد دانشگاه در تنظیم مناسبات نسلی پرداخته شود. بدین منظور پس از ارائه تعریف نسل، انواع مناسبات نسلی ممکن، در قالب طیف انقطاع، انطباق، تفاوت و شکاف مورد مطالعه قرار گرفته است و پس از تبیین دیدگاه‌های مختلف در خصوص وضعیت مناسبات نسلی در ایران به نقش و کارکرد دانشگاه در تقویت مناسبات نسلی و جلوگیری از بروز و ظهور شکاف میان نسل‌ها و وقوع بحران هویت توجه شده است. در انتها نیز ارائه راهکار و راهبرد در این زمینه مدنظر قرار گرفته است.

## روش و نگرش

مفاهیم اصلی نگرش نهادی - کارکردی عبارت از نظام<sup>۱</sup> و کارکرد<sup>۲</sup> است. در این برداشت فرض بر این است که کل جامعه همانند سیستمی است مرکب از نهادهای (ذهنی و عینی) مختلف که هر یک کارویژه‌ها و وظایف خاص خود را انجام می‌دهد و بین اجزای سیستم، روابط مکمل و متقابل وجود دارد. هر سیستم مجموعه‌ای از اجزای همبسته است که درون محیط<sup>۳</sup> خاصی عمل می‌کند و با آن محیط، روابط متقابل دارد. به نظر «تالکوت پارسونز» بهترین شیوه و روش برای درک کل واقعیت اجتماعی آن است که آن را به عنوان سیستم، ادراک کنیم. جامعه نیز همچون سیستم‌های مکانیکی و ارگانیکی مجموعه‌ای از اجزاست که بین آنها روابط متقابل وجود دارد. چنین مجموعه‌ای صرفاً بر زور و قدرت متکی نیست، بلکه بر مکانیسم‌های پیچیده همبستگی و از آن جمله فرایند جامعه‌پذیری و نهادینه‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب از طریق نهادها و نقش‌های اجتماعی استوار است. جامعه محدودیت‌هایی وضع می‌کند تا همبستگی اجتماعی حفظ شود. نظم اجتماعی که مشخصه بارز آن استمرار ارزش‌ها و پایداری هنجارها است، انسان را به سوی تمدن و آزادی سوق می‌دهد و از این رو رشد عقلانیت در تاریخ موجب افزایش آگاهی، آزادی و بهروزی انسان می‌شود. این رسالت بیش از هر چیز بر عهده نهادهای اجتماعی قرار دارد؛ چرا که نهادها تبلور ارزش‌ها و هنجارها در مؤسسات اجتماعی هستند. (بشیریه، ۱۳۷۷: ۸۶ - ۸۴)

از نظر پارسونز و سایر نظریه‌پردازان نهادی - کارکردی یکی از مهم‌ترین کارکردهای اجتماعی که موجب حفظ، تداوم و استمرار جامعه می‌شود، کارکرد حفظ انسجام و همبستگی اجتماعی است. این کارویژه به وسیله نهادهایی همچون مذهب، فرهنگ، خانواده و به‌ویژه نهادهای آموزشی محقق می‌شود که روی هم رفته سامان‌دهنده نظام ارزشی - هنجاری جامعه محسوب می‌شوند. نظام‌های ارزشی و هنجاری به وسیله نهادهای آموزشی که یکی از مجاری

---

1. System  
2. Function  
3. Environment

جامعه‌پذیری هستند، به افراد القا می‌شوند و در نتیجه، پذیرش اساسی نظام ارزش‌ها و هنجارها زمینه استمرار نظام اجتماعی و همبستگی هویتی جامعه را فراهم می‌آورد.

پارسونز چهار کارکرد را از یکدیگر منفک می‌کند؛ نخست، کارکردی که منجر به سازگاری یک سیستم با محیط پیرامونی‌اش می‌شود. این کارکردی است که به «سازگاری» معروف است. کارکرد دوم، کارکرد نیل به اهداف است. (اهداف فردی و اهداف گروهی) کارکرد سوم، کارکرد حفظ وحدت است و کارکرد چهارم، کارکرد حفظ الگوها و حفظ تداوم است. (کرایب، ۱۳۸۱: ۵۱)

تحقق چهار کارکرد مذکور در جامعه مستلزم ابتناء چهار سیستم می‌باشد. سیستم اول سیستمی است که به رفتار موجودات زنده و ارگانیسم‌ها می‌پردازد؛ سیستم دوم سیستم شخصیتی است؛ سیستم سوم سیستم اجتماعی و چهارم، سیستم فرهنگی است.

سیستم ارگانیسم رفتاری، چیزی است که حیات فردی را تأمین می‌کند. سیستم شخصیتی چیزی است که فرد و اجتماع را به یکدیگر پیوند می‌زند. سیستم‌های اجتماعی چیزی است که یگانگی را در اجتماع تأمین و تضمین می‌کند و سیستم فرهنگی چیزی است که تداوم الگوهای یک جامعه فرهنگی را ایجاد می‌کند. پارسونز معتقد است به میزانی که جامعه پیشرفت می‌کند، نهادهای مستقلی ایجاد می‌شوند که این کارکردها را به عهده می‌گیرند و هر قدر جامعه پیشرفته‌تر شود، تعدد این نهادها و روابط متقابل آنها با هم بیشتر می‌شود. این تفکیک‌ها به این معنی است که حیطه‌های مختلف کارکردی در جامعه روابط متقابلی با یکدیگر برقرار می‌کنند. بنابراین، تفکیک دانشگاه از سایر نهادها یک تفکیک اعتباری و جهت سهولت بررسی و مطالعه کارکردهای این نهاد اجتماعی در بستر حیات اجتماعی است. این به معنی جدایی و عایق بودن دانشگاه از سایر نهادها نیست بلکه به معنی دادوستد دائم با سایر سیستم‌های جامعه است. این دادوستد میان دانشگاه به عنوان مرکز سیستم‌شناختی<sup>۱</sup> با سایر سیستم‌ها به صورت مستمر برقرار می‌شود. (صدری، ۱۳۷۸: ۱۳۲۶)

## تعریف نسل

بررسی مفهوم نسل نشان می‌دهد، تعاریف بسیاری از نسل شده است. با این حال وفاق کاملی در مورد معنای نسل وجود ندارد. شاید به این دلیل باشد که مفهوم نسل، مفهومی بسیار انعطاف‌پذیر است. (بالس، ۱۳۷۹: ۲۵) از یک جهت شاید بتوان گفت؛ یک نسل عبارت است از فاصله میان والدین با فرزندانشان که در این صورت شاهد حضور سه نسل در هر دوره خواهیم بود: پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، پدران و مادران، فرزندان. (همان: ۲۷) اما از آنجا که همواره و به‌طور پیوسته فرزندان در هر جامعه متولد می‌شوند، نقطه مشخصی وجود ندارد که یک نسل را از نسل دیگر متمایز سازد. بنابراین تمایز قائل شدن بین معاصران یعنی کسانی که در یک زمان به سر می‌برند و همسالان یعنی کسانی که در یک سن قرار دارند، دارای اهمیت است. (تاجیک، ۱۳۸۱: ۲۶) مراد انسان‌شناسان، از نسل، بیشتر به معنای نسبت خویشاوندی است. جمعیت‌شناسان منظور خود را از نسل با مفاهیمی همچون «دوره نسلی<sup>۱</sup>» و «هم‌دوره‌ای<sup>۲</sup>» بیان کرده‌اند و جامعه‌شناسان غالباً نسل را با تجربیات نسلی، توضیح می‌دهند. (kertzel, 1983: 125) مروری بر دیدگاه صاحب‌نظران در مورد نسل می‌تواند در دستیابی به تعریفی جامع از این پدیده، راهگشا باشد.

از «کارل مانهایم» به عنوان آغازگر مباحث نظری پیرامون نسل نام برده شده است. وی سه جنبه را برای نسل تشخیص می‌دهد.

۱. جایگاه نسلی؛
۲. نسل به مثابه یک واقعیت؛
۳. واحد نسلی.

جایگاه نسلی، تعیین‌کننده حوزه کسب تجربه است و با افرادی که در دوره زمانی و فضای

۱. به معنای جابه‌جایی جمعیت در اثر زاد و ولد است

۲. هم‌دوره‌ای به معنی توالی جمعیت از طریق حرکت لایه‌های سنی است. به عنوان نمونه جایگزینی جوانان به جای پیران با وجود حضور هر دو گروه یکی از مصطلح‌ترین معانی هم‌دوره‌ای است

اجتماعی - فرهنگی یکسان متولد شده‌اند و دارای حجم وسیعی از تجارب تاریخی مشترک هستند، مرتبط است.

نسل به مثابه یک واقعیت، مرتبط با وجود عینی و ملموس احساس تعلق داشتن به هم‌نسلان است. یعنی یک فرد صرفاً زمانی احساس تعلق به یک نسل خواهد داشت که بخش عظیمی از گذشته، حال و آینده خود را همسان با هم‌نسلان خود بداند. بحث واحد نسلی، عمده‌ترین بحث مانهایم است. واحد نسلی از دیدگاه مانهایم به یک گروه سنی - زیستی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

- موقعیت<sup>۱</sup> مشترک در حیات اجتماعی؛ این موقعیت تعیین‌کننده حوزه کسب تجارت ممکن در حیات اجتماعی است؛

- سرنوشت مشترک؛

- هویت مشترک.

«دیویدوایت» معتقد است نسل به واسطه وقایع و حوادث زیر ساخته می‌شود:

- یک واقعه فراموش‌نشدنی (همچون جنگ، مصیبت طبیعی و ...)

- عوامل سیاسی یا فرهنگی که بیانگر واقعه‌ای فراموش‌نشدنی باشند. (همچون انقلاب‌ها)؛

- تغییر ناگهانی در ساختار جمعیت که زمینه‌ساز توزیع مجدد منابع جامعه باشد؛

- شکل‌گیری فاصله طبقاتی جدیدی که زمینه‌ساز موفقیت یا شکست نسلی شود؛

- ایجاد یک فضای مقدس و پایداری آن در حافظه جمعی یک نسل. (آزادارمکی و

غفاری، ۱۳۸۳: ۳۵)

«دایتی» بر اهمیت تجربیات به عنوان عناصر ذهنی و فکری و اثرشان بر دوره جوانی و

سال‌های شکل‌گیری هویت تأکید دارد. دایتی نیز همانند مانهایم بر این عقیده است که نسل

به عنوان یک واقعیت در قالب واحدهای نسلی ظاهر می‌شود. واحد نسلی از نظر دایتی

مهم‌ترین وجه نمادین یک نسل است که اعضای آن دید مشترکی از وقایع اجتماعی دارند. این مفهوم‌سازی به این اشاره دارد که اعضای یک نسل به لحاظ ذهنی از طریق نسل‌شان هویت می‌یابند.

«کرتزل» تعاریف مختلف نسل را به چهار گروه عمده تقسیم‌بندی کرده است:

- نسل همچون یک اصل و پایه نسبت خویشاوندی؛

- نسل به عنوان افراد گروه هم دوره؛

- نسل همچون مرحله زندگی؛

- نسل به عنوان دوره تاریخی. (Kertzel, 1983: 205)

با توجه به دیدگاه‌های ذکر شده، در یک تعریف جامع می‌توان گفت: یک نسل به افرادی که در یک دوره تاریخی یکسان متولد شده‌اند، اشاره دارد؛ کسانی که در یک فضای اجتماعی - تاریخی یکسان زندگی می‌کنند و از تجربیات مشابهی در سال‌های شکل‌گیری هویتشان برخوردارند. این مفهوم‌سازی به این نکته اشاره دارد که اعضای یک واحد نسلی به لحاظ ذهنی از رهگذر نسل‌شان هویت می‌یابند و از طریق زیست جهان<sup>۱</sup> و سبک زندگی<sup>۲</sup> مشترک به یکدیگر مرتبط می‌شوند. سرنوشتی همسان و همگون برای خود و هم‌نسلان خود متصور هستند و از این طریق خود را از سایر نسل‌ها مجزا و متفاوت قلمداد می‌کنند. در حقیقت، عضویت نسلی در فرایند هویت‌یابی مبتنی بر برداشت خود/دیگری یا به صورت گروهی در قالب ما/دیگران، نوعی از آگاهی و معرفت نسلی ایجاد می‌کند که یک نسل را از نسل‌های دیگر متفاوت می‌سازد. بنابراین، عضویت نسلی بستگی به نظرها و دید ذهنی مردم از یک موقعیت اجتماعی و تاریخی خاص دارد. به لحاظ تحلیلی این نکته بر این امر دلالت دارد که در تحقیق تجربی نسل، باید هر دو جنبه ذهنی و عینی مورد توجه قرار گیرند.

---

1. Life-world

2. Life style

### مناسبات نسلی

نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علائق گوناگونی درون ساخت جامعه هستند. چنین علائقی معمولاً در حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. شکاف اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌هایی می‌شود. قاعده کلی این است که حیات اجتماعی در هر جامعه به شیوه‌های گوناگون تحت تأثیر شکاف‌های اجتماعی خاص آن جامعه و نحوه صورت‌بندی آن شکاف‌ها قرار دارد. بنابراین، حیات اجتماعی همواره متأثر از نوع و شمار شکاف‌های اجتماعی و نحوه صورت‌بندی و ترکیب آنها است.

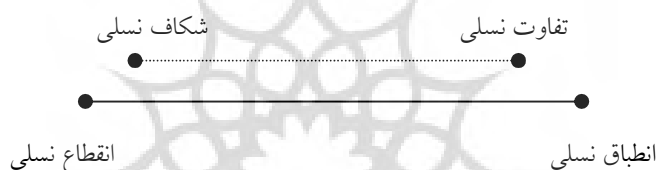
در بررسی شکاف‌های اجتماعی باید به تنوع‌های جغرافیایی و تاریخی توجه داشت. به این معنا که نوع ممکن است، شمار و نحوه صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی بر حسب عوامل گوناگون از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از زمانی به زمان دیگر در یک کشور، تغییر کند. بر حسب چنین تنوع‌هایی می‌توان شکاف‌های اجتماعی را به شکاف‌های فعال یا غیرفعال و ساختاری یا تاریخی تقسیم کرد.

از نظر تأثیرگذاری بر زندگی اجتماعی، شکاف‌های اجتماعی را باید به شکاف‌های غیرفعال و فعال تقسیم کرد. شکاف اجتماعی زمانی فعال می‌شود که بر پایه آن گروه‌بندی‌ها، عمل و آگاهی اجتماعی تکوین یابد. از نظر ضرورت تکوین نیز برخی از شکاف‌ها، ساختاری و برخی دیگر تاریخی یا تصادفی هستند. شکاف‌های تاریخی، حاصل سرنوشت تاریخی یک کشور هستند و تحولات و تصادف‌های تاریخی در تکوین این شکاف‌ها مؤثرند. در مقابل، شکاف‌های ساختاری شکاف‌هایی هستند که به مقتضای برخی ویژگی‌های دگرگون‌ناپذیر و پایدار در جامعه انسانی پدید آمده‌اند و همواره وجود دارند.

تقسیم سنی جمعیت میان پیر و جوان، ویژگی پایدار جامعه بشری است. گروه‌بندی‌هایی که براساس این شکاف ساختاری پیدا می‌شوند، ممکن است در حیات اجتماعی فعال و مؤثر باشند. در مورد شکاف سنی یا فاصله نسل‌ها می‌توان گفت در جوامع سستی همبستگی



و یک‌دستگی فرهنگی و پیروی فرزندان از پدران و مادران خود و در نتیجه پیروی از ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، معمولاً مانع پیدایش شکاف در نگرش نسل‌ها می‌شود. برعکس در جوامعی که دستخوش تحولات اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای شده‌اند، چنین شکافی محسوس‌تر است. (بشیریه، ۱۳۷۷: ۱۰۱ - ۹۹) بنابراین روابط میان نسل‌ها از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر و در یک جامعه از زمانی به زمان دیگر قابل تغییر است. اما به‌طور کلی وجوه مختلف مناسبات نسلی یا مواجهه‌ی نسل کنونی با میراث و میراث‌داران فرهنگی و تمدنی یک جامعه را می‌توان در ذیل چهار مقوله انطباق (استمرار)، تفاوت، شکاف (گسست) و انقطاع (تعارض) مورد مطالعه قرار داد. نمودار ذیل این چهار وضعیت را در نسبت‌شان با یکدیگر مشخص می‌کند.



#### الف. انقطاع نسلی

انقطاع نسلی به معنای اختلال و بحران در توالی فرهنگی نسل‌ها است که به تضاد ارزش‌ها و هنجارهای اجداد، والدین و فرزندان اطلاق می‌شود. در واقع ماهیت انقطاع نسلی، اختلال در عملکرد نهادهایی است که مسئله انتقال ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای تفکر و عمل را در حوزه فرهنگ به نسل‌های بعدی بر عهده دارند. (بیات، ۱۳۸۲: ۹۲)

انقطاع نسلی، محصول نوعی انقطاع فرهنگی و اجتماعی است و منظور از انقطاع فرهنگی و اجتماعی؛ شکل‌گیری شکاف بنیادین به لحاظ فرهنگی (عدم توافق معنایی و شناختی) و اجتماعی (عدم وفاق در ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی) است. در این صورت نسل‌های جامعه در قالب گروه‌های فرهنگی و اجتماعی متفاوت به تفاسیر متضاد و متفاوت از زندگی، آینده و تاریخ خود می‌پردازند و از الگوهای رفتاری متفاوت تبعیت می‌کنند. (آزادارمکی،

## ۵۰ ❖ نامه پژوهش فرهنگی

اگر انقطاع نسلی به معنای بریدگی و فاصله افتادن کامل میان دو نسل باشد، چنین چیزی در عالم واقع غیرممکن می‌نماید؛ چرا که هر نسل لاجرم میراث‌دار اموری عینی (ساختاری و تمدنی) و ذهنی (ارزشی و فرهنگی) از نسل پیشین خود می‌باشد و نمی‌تواند کاملاً فارغ از هر آنچه پیش از آن وجود داشته است چه در عینیات و چه در ذهنیات، جهانی نو برای خود بنیاد نهد.

**ب. تفاوت نسلی**

تفاوت نسلی امری عادی و اجتناب‌ناپذیر است و حتی مطلوب و ضروری قلمداد می‌شود. لاجرم گذر زمان و بروز و ظهور تحولات نوین، اقتضائات و الزامات نوینی خلق می‌کنند که در شیوه زندگی، نظرها و دیدگاه‌های نسل پسین نسبت به نسل پیشین تغییرات و تفاوت‌هایی ایجاد می‌کنند که لازم و ضروری می‌نماید. در اینکه تفاوت نسلی به کدام یک از دو قطب (انقطاع یا انطباق (همسانی) نسلی) نزدیک‌تر است، مناقشه وجود دارد. برخی به نزدیکی تفاوت نسلی به انقطاع نسلی باور دارند و معتقدند که تفاوت نسلی خفیف‌تر از انقطاع است و می‌توان آن را تفاوت نسلی نامید؛ یعنی دو نسل با هم تفاوت‌هایی پیدا می‌کنند که نقطه مقابل انطباق نسلی است. (باقری، ۱۳۸۲: ۹۹) ولی به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، تفاوت نسلی بیشتر به سمت تعامل نسلی سیر می‌کند. در تفاوت نسلی، رابطه براساس علائق مشترک نسل‌ها و وضعیت نسبتاً نزدیک اجتماعی و فرهنگی است.

تفاوت نسلی، مفهوم عامی است که به عدم انطباق کامل بین دو نسل متوالی یا تلفیق میزانی گسستگی و تداوم فرهنگی یک جامعه از نسلی به نسل دیگر گفته می‌شود. (پناهی، ۱۳۸۳: ۱۶) تفاوت نسلی معطوف به یک واقعیت بیرونی و نوع خاصی از رابطه بین نسل‌های متفاوت است. در واقع، معطوف به رابطه خاص ایجاد شده، وضعیت خاص در تجربه‌ها، امیال، حساسیت‌ها و غیره می‌باشد. (آزادارمکی و غفاری، ۱۳۸۳: ۱۲)

براساس تئوری‌های تفاوت نسلی که بیشتر بر نهاد خانواده و از دیدگاهی روان‌شناختی تأکید دارند، افراد یک خانواده تحت شرایط روحی و جسمی مختلفی قرار دارند. برخی پدر

و مادر و برخی فرزند هستند که در مراتب طولی و عرضی از یکدیگر و در سلسله مراتب قدرت تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. در چنین قالبی، فرزند نهایتاً به پدر و مادر رجوع می‌کند. وی در آغاز به تجربه آزاد و مستقل تمایل دارد. فرزندان جوان و نوجوان که راه نو می‌جویند به تدریج در مقام آزمون و خطا، تجربه می‌آموزند و ادوار سنی را طی می‌کنند. جوان به تدریج از طریق برخورد با واقعیات و محک خوردن تئوری‌های جوانی، متوجه روابط عمیق‌تر انسانی در جهان می‌شود و درمی‌یابد که بنیاد بسیاری از تئوری‌های جوانی بر پایه غرور و وهم بنا شده است و استحکامی ندارند. در چنین مرحله‌ای، معمولاً شاهد نوعی رویکرد جوانان به سمت ارزش‌ها و هنجارهای عرفی، قانونی و شرعی که در سیمای بزرگسالان متبلور هستند، خواهیم بود که در اثر آن، پذیرش قول و فعل نسل‌های پیشین برای نسل کنونی هموار و سهل می‌شود. در چنین حالتی گسست نسلی از میان می‌رود و تفاوت‌های بطئی و سطحی جای گسست عمیق و بنیادین را می‌گیرد.

### ج. شکاف نسلی

گاهی تفاوت‌های دو نسل متوالی در اثر عوامل مختلف از جمله: تحولات بسیار سریع اجتماعی، انقلاب‌ها و... آن قدر عمیق و بنیادین ظاهر می‌شوند که دیگر نمی‌توان صرفاً از پدیده تفاوت نسل‌ها که نوعی استمرار و حیات مداوم را در خود مستتر دارد، صحبت کرد؛ در چنین حالتی پدیده شکاف (گسست) نسلی<sup>۱</sup> به وقوع می‌پیوندد.

ادوار کودکی، جوانی، میانسالی و پیری، پی‌درپی می‌آیند و در قالب تجربه‌های طبیعی همواره در حال وقوع هستند. در چنین حالتی گسستگی نسلی به صورت گسست‌های طبیعی، جسمانی و روانی، شکلی از فرایند طبیعی حیات اجتماعی قلمداد می‌شود. اما گسست تمدنی و فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که نسل‌های مختلف در مقام طبقات مختلف ظاهر شوند و در اثر تفاوت‌های فاحش و عیان میان آنها، در جامعه شاهد قطعی شدن نیروها و گروه‌های اجتماعی

---

1. Generation Gap

## ۵۲ ❖ نامه پژوهش فرهنگی

بر مبنای شکاف سنی باشیم. بنابراین، تفاوت افق‌ها و دیدگاه‌ها نسبت به امور زندگی میان دو نسل به مفهوم شکاف بین نسل‌ها نیست بلکه شکاف، کشمکش و تعارض بر سر اصول هویت‌ساز یک جامعه میان دو نسل است که موجب قطبی شدن جامعه می‌شود.

مسئله گسستگی نسلی که در سطوح سنی پیر و جوان وجود دارد، موجب اختلاف در نوع تعلیم و تربیت، روان‌شناسی، کنش‌ها و واکنش‌های طبیعی و روحی می‌شود و اقتضائات طبقات سنی را آشکار می‌کند. معمولاً فرزندان جوان با پدر و مادر خویش سازگاری ندارند و عمدتاً سلیقه‌های متفاوتی دارند. نسل جوان با توجه به روحیه نوخواه و تنوع طلب خویش، در جستجوی تجربه‌های نوین است. آنان فاقد محافظه‌کاری افراد میانسال و مجرب هستند و توان خطرپذیری بالایی دارند؛ این نسل می‌خواهد به مرزهای جدید و تازه‌ای برسد که پیشینیان نیز شاید به نحوی آن را تجربه کرده‌اند. برای نسل جوان همه چیز تازه است. این نسل می‌خواهد استقلال رأی داشته باشد و مانعی در برابر خویش نبیند. همین خصلت‌های جوانی، یعنی روحیه خطرپذیری، رادیکال و شورشی موجب می‌شود که میان جوانان و نسلی که پس از عمری تجربه، محافظه‌کار و عاقل‌تر می‌نماید و در روند عمری خویش طبیعتاً با شکست‌هایی هم مواجه شده و تقدیر خود را نسبتاً رقم زده و در پایان کار این جهانی خویش است، اختلافاتی شکل بگیرد. نسل جوان که هنوز تقدیر و سرنوشت خود را رقم نزده است، می‌خواهد با اراده معطوف به قدرت خود، جهان را شکل بدهد. (مددپور، ۱۳۸۲: ۱۵) این نسل که طبیعتاً نسبت به بخشی از فرهنگ موجود و مسلط و ارزش‌ها و هنجارهای متعلق به آن بی‌توجه است و میل به شالوده‌شکنی و نوسازی دارد، ممکن است در اثر افراط در این میل با نخبگان فرهنگ گذشته یعنی بزرگسالان، نهادهای اجتماعی و شالوده‌های فرهنگی، مواجه شود.

چند شاخص عمده در زمان بروز شکاف نسلی عبارتند از: کاهش ارتباط کلامی میان نسل‌ها، اختلاف در فرایند همانندسازی، کاهش فصل مشترک عاطفی، عدم تعهد به فرهنگ خودی، نابرداری نسل‌ها در قبال یکدیگر و عدم حضور نسل جوان در مشارکت‌های اجتماعی.

در شرایط شکاف نسلی، نسل جدید به لحاظ معرفتی، نوع زندگی، مرجع تصمیم‌گیری و... از نسل‌های پیشین متمایز و در بسیاری موارد با آنها در تعارض قرار دارد. (آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۵۲)

#### د. انطباق نسلی

انطباق نسلی در صورتی پیش می‌آید که نسل‌ها براساس بستر واحد فرهنگی و وحدت رویه، صورت‌های عملی یکسانی داشته باشند و توافق اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته باشد. نظام مفهومی و نظری که این نوع رویکرد بدان متعلق است، نظریه ساختی است. بدین معنا که ساختارهای متصلب در سطح فرهنگی و اجتماعی امکان ظهور تزاخم را فراهم نمی‌کند. (آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۵۰) اگر مفهوم انطباق نسلی این است که فرزندان باید تصاویر کاملی از والدین‌شان باشند، بدون تردید هیچ جامعه‌ای به این آرمان نائل نمی‌شود؛ چرا که تغییر فرهنگی حتی در جوامعی که تحت حاکمیت سنت قرار دارند، نیز واقع می‌شود. در صورت وقوع استمرار مطلق نسلی هیچ‌گونه انتقالی بدون «بحران انتقال» موجودیت نمی‌یابد. با وجود این، در جوامع جدید که سرعت تغییر، یک الزام واقعی فرهنگی است، ماهیت این بحران انتقال از بنیاد تغییر کرده و گسیختگی را منجر شده که تا هسته مرکزی هویت‌های فرهنگی و اجتماعی پیشروی کرده است.

با این اوصاف، استمرار یک جامعه به وسیله فرایند جامعه‌پذیری که سنت اجتماعی نسل‌های پیشین را به نسل‌های جدید انتقال می‌دهد، تأمین می‌شود لیکن جامعه‌پذیری هرگز کامل نیست؛ یعنی نسل‌های جدید هرگز زندگی اجتماعی پیشینیان خود را دقیقاً تکرار نمی‌کنند. بلکه این تکرار همواره با انتقاد، با رد برخی از جنبه‌های سنتی و یا نوآوری همراه است. (چیت‌ساز قمی، ۱۳۸۶: ۸۶)

#### مناسبات نسلی در ایران

بسیاری از ویژگی‌های جامعه ایران بیانگر وضعیت کلی جوامع در حال گذار است. وجود

ارزش‌های چندگانه و متضاد در بین اقشار جوامع در حال گذار، یکی از سرچشمه‌های بی‌ثباتی اجتماعی در این جوامع است. از آنجا که در جوامع سنتی پیشین، نهادهای جدید اجتماعی همراه با اقشار وابسته به آن شکل نگرفته است و مناسبات پدرسالارانه و ارزش‌های منبعث از آن، هنجارهای رایج عمومی را تداوم می‌بخشیدند لذا چندگانگی در حوزه ارزش‌های مورد پذیرش جامعه، ظهور و نمودی نداشته‌اند و یک ثبات نسبی در این عرصه وجود داشت. اما به تدریج با ایجاد تغییرات پیوسته در جنبه‌های گوناگون شبکه سنتی زندگی و رشد نهادهای جدید در این جوامع، ارزش‌هایی متفاوت با هنجارها و باورهای سنتی در بین نسل جدید ظهور کرد و چون این ارزش‌ها در ابعاد مختلف خود، سازگاری و هماهنگی چندانی با هنجارهای مورد قبول جوامع سنتی نداشتند، بنابراین، حوزه ارزش‌ها به یکی از کانون‌های بی‌ثباتی و بحران در جوامع در حال گذار تبدیل شده است.

جامعه در حال گذار ایران نیز از گزند شکاف‌های مختلف و متنوعی که دامن‌گیر این‌گونه جوامع است، مصون نبوده و نیست. با یک تأمل آسیب‌شناختی، علل و عوامل بسیاری در ظهور، بروز، تداوم و تحول این شکاف‌ها (خصوصاً شکاف نسلی) نقش بازی می‌کنند. وضعیت امروز جامعه ایرانی به صورتی است که بستر مساعد برای رویش و پیدایش بسیاری از جریان‌های فکری بی‌اصالت و ناهنجار فراهم است. سرگشتگی گفتمانی و گم‌گشتگی هویتی، می‌تواند از نتایج مستقیم چنین شرایطی باشد. افزون بر این، در این شرایط به علت افول و فروپاشی شأن و منزلت گروه‌های مرجع سنتی در ذهن و روان نسل جدید، گروه‌های مرجع جدید و متنوعی پا به عرصه می‌گذارند که هر کدام با ارائه کالاهای فرهنگی و گفتمانی خود تلاش می‌کنند، این نسل را به سوی خود جلب و جذب نمایند.

در مجموعه مباحث مطرح شده در زمینه مطالعات نسلی و جامعه‌شناسی نسلی در ایران، در مورد ماهیت نسل جوان در مقایسه با نسل میانسال و نسل کهنسال، داوری‌های متفاوتی صورت گرفته است. از میان کسانی که شناسایی جامعه و فرهنگ ایرانی را براساس عنصر نسل ممکن دانسته‌اند، می‌توان از دو دیدگاه معارض تحت عناوین دیدگاه شکاف نسلی و

دیدگاه انقطاع نسلی یاد کرد. یک دیدگاه عدم‌بازتولید فرهنگی به دست نسل‌های جدید را نشان‌دهنده انقطاع بین نسل‌ها می‌داند. این دیدگاه نگرش ساختاری به فرهنگ معاصر دارد و آنچه را نسل‌های جدید تولید می‌کنند، فاقد انطباق با ارزش‌های نسل گذشته می‌داند. اما دیدگاه دیگر معتقد است که آنچه در ایران امروز وجود دارد، انقطاع نسلی و در نتیجه انقطاع فرهنگی نیست بلکه شکاف بین نسل‌ها است. براساس این دیدگاه، شکاف همیشه میان نسل‌ها رخ داده و این امر ضرورت زندگی تاریخی بشر است. (عبداللهیان، ۱۳۸۲: ۲۵۳ - ۲۵۲)

بنابراین کم و کیف گرایش‌ها و باورهای نسل جوان و نسبت آن با نسل‌های پیشین یکی از پرسش‌های محوری جامعه ایران محسوب می‌شود. در این نکته نمی‌توان تردید کرد که برخی باورها و الگوهای رفتاری نسل جوان با نسل پیشین متفاوت است. این تفاوت‌ها و سویه و معنای آن گرچه در وهله نخست به واسطه دلالت آن در عرصه سیاسی مدنظر قرار گرفته اما پاسخ به این پرسش در ابعاد عمیق‌تر اجتماعی و فرهنگی نیز مورد توجه بوده است.

به عبارتی می‌توان پرسش از کم و کیف باورها و گرایش‌های نسل جوان را یک پرسش عمومی در زمینه الگوی کنترل اجتماعی به حساب آورد. آیا نظام ارزشی و هنجاری جامعه ایران در شرایط فعلی در بازتولید هنجارهای تداوم‌بخش به نهادهای خرد و کلان اجتماعی با موفقیت و کارآمدی قابل قبول عمل می‌کند؟ در این زمینه اختلال‌های بنیادین کدامند؟

با یک مطالعه فراتحلیلی می‌توان دیدگاه‌ها و نظریات مختلف مناسبات نسلی در ایران که معتقد به وجود شکاف نسلی هستند را در ذیل چهار مقوله عمده قرار داد: الف. شکاف گفتمانی؛ ب. شکاف هویتی؛ ج. شکاف فرهنگی؛ د. شکاف ارزشی - هنجاری.

### الف. شکاف گفتمانی

شکاف گفتمانی بر این اصل استوار است که در جوامع در حال گذار، آسیب‌هایی بروز و ظهور می‌کنند که نتیجه تصادم، تقاطع و تراحم گفتمانی هستند. در این جوامع زمانی که

فضای معنایی یا گفتمانی یک نسل برای نسل دیگر قیاس‌ناپذیر و ترجمه‌ناپذیر می‌شود، نوعی شکاف گفتمانی و یا عدم‌مفاهمه، سازگاری و تقارن گفتمانی و به تبع آن، شکاف نسلی حادث می‌شود.

رویکرد گفتمانی، منظری جدید به روی بسیاری از اندیشمندان حوزه‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی ایران گشوده است. لذا، اخیراً شاهد مطالعاتی هستیم که تلاش دارند شکاف نسلی در ایران امروز را در پرتو تغییر گفتمان مسلط تحلیل کنند. به اعتقاد کسانی که از این منظر به تحلیل شکاف نسلی می‌پردازند، انقطاع یا گسست، پارادایمی منحصر به نسل جدید و قدیم نیست و در زمان واحد میان یک نسل هم وجود دارد. پدیده شکاف یا انقطاع، به ویژه زمانی که تأکید بر گسست معرفتی و پارادایمی دارد با یک سلسله ملاک‌ها و معیارها قابل شناسایی است.

اولین ملاک این است که بین فضای معنایی دو نسل ارتباط آشکاری وجود نداشته باشد. ملاک دوم که از ملاک اول نشأت می‌گیرد دگردیسی در آرمان‌ها و اهداف است. ملاک سوم، مفاهیم یک جامعه است. ملاک چهارم، بحث الگویابی یا الگوگیری است. اگر نسل بعدی، الگوهای عملی را از درون نسل قبل انتخاب نکند، ارتباط قطع می‌شود. ملاک پنجم، اصطلاحات روزمره است. اگر اصطلاحات روزمره‌ای که یک نسل به کار می‌برد با اصطلاحات نسل دیگر چندان متفاوت باشد که نتواند این دو نسل را به هم پیوند بزند، روابط میان دو نسل دچار مشکل می‌شود. ملاک ششم، بحث دگردیسی در ظواهر، پوشش‌ها و نوع سخن گفتن‌ها است. هفتمین ملاک بحث انتظارات است. در هر نسلی انتظاری از زندگی شکل می‌گیرد که تحصیل، نوع شغل، دوست‌یابی، ازدواج و روابط خانوادگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (فیرحی، ۱۳۸۲: ۷۷ - ۷۵)

### ب. شکاف هویتی

شکاف هویتی بر این اصل استوار است که مفهوم شکاف نسلی با بحران هویت، پیوندی وثیق و عمیق دارد. هویت، مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال



فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویت‌ها معنایی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند.

دیدگاه شکاف هویتی در ایران، بر این اصل تأکید دارد که امروزه در سطح جامعه ایران با تعدد و تعارض هویت‌های جمعی کوچک و خاص‌گرایانه و نبود هویت جمعی عام روبه‌رو هستیم. فقدان یا ضعف هویت جمعی عام در سطح ملی یا جامعه‌ای که پایه اصلی وحدت ملی است و به عنوان پل یا حلقه ارتباطی بین هویت‌های کوچک و خاص‌گرایانه و هویت‌های فراملی و عام‌گرایانه عمل می‌کند، در سطح جامعه ایران خلائی را پدید آورده است که افراد را پس از جدا شدن از هویت‌های محلی کوچک، به جای پیوند زدن به هویت ملی عام در سطح جامعه به شکل غیرعادی و جهشی به سوی هویت‌های فراملی متمایل می‌کند. به این ترتیب، هم گروه اول که دارای هویت جمعی کوچک و محلی است و هم گروه دوم که به هویت‌های فراملی گرایش دارد هر دو با هویت ملی عام در سطح جامعه، یعنی فرایند وحدت ملی، ناهمسو می‌شوند. گرایش به هویت‌های عام بین‌المللی، معمولاً با نفی هویت‌های محلی و خاص‌گرایانه و پشت پا زدن به هویت عام ملی یا جامعه‌ای همراه است. (عبداللهی، ۱۳۷۹: ۱۲۶-۱۲۵)

### ج. شکاف فرهنگی

برخی از پژوهشگران مناسبات نسلی در ایران، علت و عامل اصلی شکاف نسلی در ایران امروز را در شکاف فرهنگی جستجو می‌کنند. براساس این دیدگاه، شکاف فرهنگی دارای صورت‌بندی واحدی نیست و ممکن است در یک جامعه و در یک زمان واحد، در ریخت‌ها، اشکال و رویه‌های مختلف بروز و ظهور کند. در جامعه ایرانی امروز، این شکاف نه تنها در سطح فرهنگ رسمی و فرهنگ غیررسمی بلکه در سطح فرهنگ عمومی، خرده‌فرهنگ‌ها، صنعت فرهنگی سنتی و تقاضاهای فرهنگی مدرن نیز متجلی شده است.

**د. شکاف ارزشی - هنجاری**

مهم‌ترین نظریه در خصوص وضعیت مناسبات نسلی کنونی در جامعه ایران، نظریه‌ای است که می‌توان از آن تحت عنوان شکاف ارزشی - هنجاری یاد کرد. مفروض بنیادین این نظریه بر این اصل استوار است که جامعه ایران در طول حیات تاریخی خود، همواره جامعه‌ای «ارزش مدار» بوده است؛ به دیگر سخن، مقوله‌ای به نام «ارزش» در اشکال گوناگون آن، همواره به مثابه یکی از بنیادی‌ترین عوامل تعریف‌کننده و سامان‌دهنده و نیز تخریب‌کننده هویت در جامعه ایران محسوب شده است. فراز و فرودهای تاریخی این جامعه، پژوهاک فراز و فرودهای ارزشی آن هستند و «گشت» و «بازگشت»‌های اجتماعی - سیاسی آن نیز ریشه در تحولات جهان ارزشی آن دارند.

ایرانیان در عصر مدرن نیز به نام ارزش‌ها انقلاب کردند. در عصر سکولاریسم، بر مبنای ارزش‌های دینی، هویت جمعی خود را بازتعریف کردند و به همه چیز از منظر ارزش‌ها نگریستند. به سیاست، سیمایی هنجاری بخشیدند؛ «خودی» و «دگر» خود را ایدئولوژیک تعریف کردند؛ به مناسبات و ملاحظات اجتماعی - اقتصادی رنگ ارزشی زدند؛ چگونه «بودن» و چگونه «شدن» خود را در چارچوب ارزش‌ها قضاوت کردند؛ جامعه آرمانی خود را در پرتو استقرار ارزش‌ها ترسیم کردند و «ثبات و تغییر» و «تهدید و فرصت» جامعه خود را در گرو نقش‌های متفاوت ارزش‌ها قرار دادند.

بی‌تردید، این استعداد ارزشی - هنجاری کردن همه چیز، آثار و آفات خاص خود را به همراه دارد، زیرا هم می‌تواند مقوم نظم مستقر باشد و هم مخرب آن؛ هم می‌تواند عامل پیوستگی اجتماعی شود و هم عامل گسیختگی اجتماعی؛ هم می‌تواند مشوق ارزش‌مداری جامعه باشد و هم مشوق ارزش‌گریزی آن؛ هم می‌تواند اقتدارزا و مشروعیت‌بخش باشد و هم اقتدار و مشروعیت زدا.

از این منظر، ارزش‌ها در تعریف، تولید و توزیع مناسب خود، نیازمند لحاظ کردن روح و شرایط زمانه و رعایت جانب اعتدال و تطابق هستند. زمانی که ارزش‌های مسلط غیرقابل

تحمل می‌شوند و در دورنمای آینده، امیدی به چشم نمی‌خورد، جامعه در معرض یک نوع «گشت» یا «بازگشت» ارزشی قرار می‌گیرد. در چنین وضعیتی نسل جدید جامعه یا از رهگذر شالوده‌شکنی نظام مستقر ارزشی به دنبال یک نظام ارزشی نوین است و یا به گذشته‌های دور برگشته و به احیای نظام ارزشی نیاکان خویش امید می‌بندد. مخرج مشترک این دو رویکرد، افول و تغییر ارزش‌های مسلط خواهد بود.

بسیاری معتقدند که جامعه ایران در شرایط کنونی خود در بطن و متن چنین لحظه‌ناسازواری قرار دارد. اساس این دیدگاه بر این اصل استوار است که دوران گذار با خود نوعی گذار و تغییر ارزشی - هنجاری را به ارمغان آورده است. نسل جدید جامعه ایران، رو به سوی حاملان ارزش‌های بدیع (اگرچه نه بدعت) دارد و با نظام ارزشی نسل‌های پیشین احساس نوعی بیگانگی می‌کند. سویه و درون‌مایه تغییر ارزش‌ها در جامعه کنونی ایران، نشان از نوعی گذار از ارزش‌های سنتی به ارزش‌های مدرن؛ از ارزش‌های دینی به ارزش‌های دنیوی؛ از ارزش‌های ناظر بر وفاق، همیاری و نوع دوستی به ارزش‌های ناظر بر فردگرایی، خودجویی و سودجویی؛ از ساده‌زیستی به تجمل‌گرایی؛ از قدرت‌گریزی به قدرت‌مداری؛ از غرب‌ستیزی به غرب‌گرایی و... دارد.

بنابراین، همزمان با تغییر در نظام ارزشی نسل جدید شاهد تغییر و دگردیسی در هنجارهای رفتاری و عملی این نسل هستیم. از این دیدگاه، هنجار آن قاعده، رفتار یا خصوصیتی است که اکثریت یک گروه یا جامعه به آن عمل می‌کنند یا آن را می‌پذیرند و عدم پیروی از آن مجازات و توبیخ در پی دارد. هنجارها یکی از علل پیدایش ارزش‌ها هستند؛ به عبارت دیگر، فقط زمانی که یک ارزش به هنجار تبدیل شد، یعنی وقتی اکثریت یک جامعه یک پدیده را با ارزش تلقی نمودند، آن پدیده به ارزش اجتماعی یا ارزش هنجار شده، تبدیل می‌شود.

نظریه پردازان شکاف ارزشی - هنجاری رویگردانی نسل جدید جامعه از نظام ارزشی - هنجاری مستقر را وجه بارز مناسبات نسلی در جامعه کنونی ایران تلقی می‌کنند و عوامل مختلفی را برای بروز چنین وضعیتی برمی‌شمرند. با نگاهی فراتحلیلی به طیف این‌گونه نظریات

## ❖ ۶۰ نامه پژوهش فرهنگی

می‌توان مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری وضعیت شکاف ارزشی - هنجاری در ایران را به قرار ذیل برشمرد:

- فرایند ناموزون و نارسای درونی شدن ارزش‌ها؛
- جابه‌جایی ارزش‌های مسلط؛
- اختلال در فرایند انتقال ارزش‌ها و هنجارها؛
- نارسایی در فرایند اجتماعی‌شدن (تبدیل به هنجارشدن) ارزش‌ها؛
- اشاعه و انتشار ارزش‌ها و هنجارهای جدید؛
- کاهش مقبولیت و مشروعیت گروه‌های مرجع ارزشی؛
- عدم‌نیاز پروردگی و زمان پروردگی ارزش‌ها؛
- تبلیغ نامناسب ارزش‌ها؛
- بروز و ظهور ارزش‌های کاذب؛
- گسترش شبهات دینی و بروز و ظهور گرایش‌های جدید دینی؛
- گسترش ابتدال اخلاقی و اجتماعی (آنومیک شدن جامعه)؛
- چندارزشی شدن (تکثر ارزشی) فضای عمومی جامعه؛
- ناکارآمدی یا بدکارآمدی نهادهای فرهنگ‌ساز و ارزش‌ساز.

**دانشگاه و مناسبات نسلی**

هر جامعه متشکل از فرهنگ و یک نظام اجتماعی است که درون نظام اجتماعی و نهادهای اجتماعی گوناگون تشکیل شده و هر نهاد دارای کارکرد معینی است. در شرایط عادی، نظام اجتماعی و نهادهای درون آن نه تنها با عناصر نظام فرهنگ، هماهنگ هستند بلکه تجلی آن می‌باشند و عملکرد و کارایی این نهادها در بعد فرهنگی، حفظ و تحکیم فرهنگ موجود و تداوم آن در نسل‌های آینده است. نهادهای تربیتی و آموزشی همانند مدارس، دانشگاه‌ها و وسایل ارتباط جمعی عمده‌تاً دارای کارکرد حفظ و تداوم باورها، ارزش‌ها و هنجارهای

جامعه و تداوم آنها در نسل‌های بعد هستند. البته نوسازی الگوها نیز در حیطه فعالیت‌ها و کارکردهای این‌گونه نهادهای اجتماعی قلمداد می‌شود.

در نگاه اول به ارتباط فرهنگ و نهادهای اجتماعی خصوصاً نهادهای تربیتی و علمی، تقدم وجودی فرهنگ بر نهادهای یاد شده مطرح می‌شود. زیرا افرادی که در چنین نهادهایی هستند، همگی تحت تأثیر فرهنگ جامعه‌اند. در نگاه دوم، می‌توان ادعان نمود که در درون نظام اجتماعی، نهادهای اجتماعی، عملکردی دارند که در نهایت بر باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و به‌طور کلی فرهنگ جامعه، اثر می‌گذارند. تحولات تدریجی فرهنگی با منشأ داخلی عمدتاً از طریق چنین سازوکاری محقق می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت در یک جامعه متعادل، فرهنگ بر نهادهای اجتماعی اثر می‌گذارد و از عملکرد آنها تأثیر می‌پذیرد.

دانشگاه یک نهاد اجتماعی است که اصول کلی حاکم بر همه نهادهای اجتماعی در مورد آن صدق می‌کند. دانشگاه مانند هر نهاد اجتماعی دیگر در یک محیط اجتماعی بزرگتر قرار دارد و با محیط خود دارای ارتباط تعاملی و در حالت طبیعی، تعادلی می‌باشد. دانشگاه از محیط پیرامون خود یعنی جامعه، تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد. اعضاء دانشگاه، اشخاصی هستند که عضو جامعه محیط بر دانشگاه هستند و همان‌طور که تحت تأثیر عمل نهادی و ارتباطات درون نهادی قرار دارند، تحت تأثیر عمل در جامعه و فرهنگ جامعه نیز خواهند بود. در وضعیت طبیعی، اهداف دانشگاه تحت تأثیر جامعه و ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همبستگی‌های اجتماعی آن قرار دارد. هنجارهای آن نیز نمی‌تواند راه ناسازگاری با نظام هنجاری جامعه کل را در پیش بگیرد. در مقابل، دانشگاه نیز از طریق کارکردها و عملکرد خود و با ایجاد شبکه خاص روابط اجتماعی در درون خود و تأثیر بر شخصیت، رفتار و تأثیرگذاری بر فرایند تکوین هویت اعضاء خود، که اعضاء جامعه کلان نیز هستند، بر جامعه اثر می‌گذارد. (صدیق‌اورعی، ۱۳۷۸: ۲۳۰) یکی از مهم‌ترین کارکردهای دانشگاه در مقام یک نهاد اجتماعی، نقش‌آفرینی در فرایند تداوم نسل‌ها و جلوگیری از بروز و ظهور شکاف‌های عمده میان نسل‌های متوالی است. کارویژه‌های عمده نهاد دانشگاه در این زمینه عبارتند از:

- تحقق فرایند جامعه‌پذیری در خصوص دانشجویان؛
- اجتماعی (هنجاری) نمودن ارزش‌های جامعه به شیوه‌های علمی؛
- طراحی و تقویت گروه‌های مرجع؛
- الگوسازی و نمادپروری؛
- پیوند با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه؛
- آموزش در جهت انتقال میراث گذشتگان به آیندگان از طریق بومی کردن علوم؛
- پاسخگویی مناسب به نیازهای جدید جامعه و به‌روز نمودن ارزش‌ها.

یکی از کارویژه‌های اصلی نظام دانشگاهی در جهت محقق کردن کارکرد تداوم نسلی، انتقال ارزش‌ها به نسل‌های بعدی از طریق فرایند جامعه‌پذیری است. ارزش‌های موجود در هر جامعه در فرایند جامعه‌پذیری و در سایه جریان کنترل اجتماعی جزو شخصیت اعضای جامعه می‌شوند، با عواطف پیوند می‌خورند و بر اهداف زندگی، اهمیت اشیاء، حالات و اعمال تأثیر می‌گذارند.

از سوی دیگر دانشگاه همچنین عهده‌دار نوسازی فهم امور و ابداع روش‌های مؤثرتر برای نیل به هدف‌ها و انتقال آن به نسل جوان و تزریق آن به سایر نهادهای اجتماعی است. بنابراین، دانشگاه همانند هر نهاد اجتماعی دیگر تحت تأثیر ارزش‌های جامعه است و پای‌بندی به ارزش‌های جامعه از طرف آن مورد انتظار جامعه است. در عین حال همچنین عهده‌دار نوسازی، نوآوری، ارتقاء یاورها، اندیشه‌ها و ارزش‌های جامعه در مرحله بعدی است. با این اوصاف، نقش دانشگاه در تأمین و تحقق کارویژه عمده آن، یعنی جامعه‌پذیری دانشجویان نقشی دوسویه است. از یک‌سو از دانشگاه انتظار می‌رود حافظ و تحکیم‌کننده یاورها و ارزش‌های موجود باشد و اعضای خود را آن‌گونه بیوراند که حامل ارزش‌های جامعه باشند و از سوی دیگر افرادی روشن‌بین و مجهز به نوآوری‌های شایسته تربیت کند و به جامعه تحویل دهد. با این اوصاف، دانشگاه مطلوب، دانشگاهی است که به تولید و بازتولید فرهنگی بپردازد. «بازتولید فرهنگی» عبارتست از: استمرار و تداوم میراث فرهنگی به نسل‌های

جدیدی که از پی هم می‌آیند و «تولید فرهنگی» عبارتست از: تولید مفاهیم، آرمان‌ها و ایده‌های نوین. این بازتولید و تولید فرهنگی زمینه‌های نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد. (اسماعیلی؛ خلیلی، ۱۳۸۱: ۹)

بنابراین، یکی از وظایف مهم دانشگاه در خصوص مناسبات نسلی، «مدیریت تغییر» است. مدیریت تغییر را می‌توان پذیرش اصالت تغییر و هدایت آن، همراه با حفظ میراث فرهنگی تعریف کرد. در اینجا، میراث فرهنگی، شامل کلیت فرهنگ ملی می‌شود. دانشگاه در قالب مدیریت تغییر باید بکوشد تا همه خرده‌فرهنگ‌هایی که با هم «فرهنگ بومی» را پدید می‌آورند، از طریق «فرهنگ ملی» با «فرهنگ جهانی» ارتباط دهد.

از سویی، وفاقی که می‌توان درباره دانشگاه مطلوب داشت این است که کارکردهای تعریف شده‌اش (علمی، فرهنگی و اجتماعی) در کنار هم دیده شده و از نوعی توازن و تلازم برخوردار باشد. برای ایفای این وظایف مقتضیاتی لازم است، مانند یک فضای نقاد و علمی همراه با آموزش و پژوهش که دانشگاه را با محیط بیرونی خود متفاوت نموده و محصولی نیز به بار آورد که نسبت به جامعه متعهد باشد. (محسنی، ۱۳۷۹: ۲۷۶) از سوی دیگر، یکی از کارویژه‌های اصلی دانشگاه اجتماعی (هنجاری) نمودن ارزش‌های فرهنگی است. در این زمینه دانشگاه باید موارد ذیل را تأمین کند:

- تبدیل تدریجی نگرش به عقیده، از طریق عقلانی کردن ارزش‌های فرهنگی؛
- ایجاد آگاهی نسبت به اصالت‌های تاریخ و فرهنگ خودی و نیز شناخت بن‌مایه‌ها و عناصر مثبت مؤید توسعه در فرهنگ خودی و ایجاد امکان مشارکت و زدودن واهمه از بیان نوع نگرشی که دانشجو به جامعه خود و جهان پیرامون دارد؛
- ایجاد امکان شناخت هر چه بیشتر فرهنگ خودی. در این مورد باید مشارکت را یک اصل محسوب نمود؛

- تقویت و تأکید بر بازگشت به خویشتن خویش با تلقی و برداشتی که مسئله بازگشت به اصالت‌های گذشته دارد و با لحاظ کامل اقتضائات سازمانی و تمدنی جدید (به

عبارت دیگر، بازتولید اصالت‌های گذشته به اقتضای شرایط جدید).

دانشگاه به عنوان نهادی است که در جامعه‌پذیر ساختن نسل جوان نقش بارزی ایفا می‌کند. اگر فرایند جامعه‌پذیری افراد به صورت مطلوبی طی شود، موجب درونی شدن ارزش‌های اجتماعی و همزمان موجب کاهش کنترل اجتماعی می‌شود. درونی شدن ارزش‌های اجتماعی، افراد را به جامعه نزدیک کرده و باعث می‌شود آنان با شور و رغبت بیشتری به ایفای نقش‌های مثبت و مورد انتظار جامعه بپردازند. به این ترتیب شرایط لازم برای تحکیم و تثبیت ارزش‌های اجتماعی فراهم می‌شود و متعاقباً، تحکیم ارزش‌های اجتماعی به پایداری و بقای نظم و نظام اجتماعی کمک می‌کند.

بنابراین، پایداری هر جامعه براساس سازوکار جامعه‌پذیری و کنترل اجتماعی صورت می‌گیرد. جامعه‌پذیری، فرایندی است که از طریق آن باورها و ارزش‌های فرهنگی در افراد درونی شده و سبب می‌شود که افراد، همسان و هم‌نوا با نظام اجتماعی، رفتار نمایند و راه‌های مناسب را برگزینند. در کنترل اجتماعی نوعی فشار و نظارت رسمی بر رفتارهای افراد وجود دارد و در صورت تخطی از ارزش‌ها و قوانین جاری، مورد توبیخ و جریمه قرار می‌گیرند. صاحب‌نظران علوم اجتماعی بر این باورند که هر اندازه میزان جامعه‌پذیری افراد، عمیق‌تر و صحیح‌تر صورت بگیرد، از میزان کنترل اجتماعی کاسته می‌شود. از آنجا که دانشگاه در جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن نسل جوان، نقش بارزی ایفا می‌کند و به این ترتیب، هر اندازه کارکرد خود را به صورت مطلوب انجام دهد، نیاز به کنترل اجتماعی کمتر خواهد بود.

برای اینکه دانشگاه در جامعه‌پذیر ساختن جوانان موفق باشد، لازمه‌اش همسویی با نظام ارزش‌های اجتماعی است. تطابق برنامه‌ها و اهداف دانشگاه با ارزش‌ها، هنجارها، عرف و عادات اجتماعی و فرهنگی باعث می‌شود جوانان خلأ و شکافی بین نهادهای مختلف جامعه احساس نکنند و در مقابل پدیده دو فرهنگی (فرهنگ دانشگاه / جامعه) قرار نگیرند.

دانشگاه به دو دلیل بر نظام ارزشی جامعه تأثیر بسیاری دارد. دلیل اول ناشی از این ویژگی



دانشگاه است که این نهاد در کنار وظیفه اصلی خود که آموزش نیروهای متخصص است، نسبت به سایر نهادها با امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ارتباط بیشتری دارد و نسبت به آنها حساسیت نشان می‌دهد. چنانچه شاهدیم، در تغییرات ارزشی که در اغلب نهضت‌ها و انقلاب‌ها به وقوع می‌پیوندد، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند.

دلیل دوم تأثیر دانشگاه بر نظام ارزشی، ناشی از آن است که دانشگاه به عنوان نهادی است که به تولید دانش و ارزش می‌پردازد. یافته‌های حاصل از تحقیقات و پژوهش‌های صورت گرفته، نشان می‌دهد دانشگاه قادر است نظام ارزش‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد. همه نهاد‌های اجتماعی از جمله خانواده، دولت، نیروهای سیاسی، نظامی و عناصر فرهنگی جامعه از جمله عادات اجتماعی، سبک زندگی و... می‌توانند توسط نیروهای دانشگاه تحت مطالعه و پژوهش قرار بگیرند. یافته‌هایی که از این گونه تحقیقات حاصل می‌شود، بیانگر ارزش‌های نوینی است که برای پویایی و توسعه جامعه، الزامی است. در اثر این پژوهش‌ها، عناصر ایستا و پویای فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی شناسایی شده و راهکارهای استفاده مطلوب از ارزش‌های پویا ارائه می‌شود. بنابراین، یافته‌های پژوهشی دانشگاه‌ها به‌خصوص در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی که در جهت تصفیه ارزش‌های اجتماعی از عناصر مکدر و ناروا عمل می‌کنند، کمک بزرگی قلمداد می‌شود. اگر از این پژوهش‌ها و تحقیقات استفاده مطلوب صورت گیرد، نظام ارزشی جامعه قادر خواهد بود سیر تکاملی خود را بی‌ماید. (حسین پورسنبللی؛ فخرایی، ۱۳۷۸: ۱۹۵ - ۱۹۴)

در حوزه آموزش، مهم‌ترین مبحث در خصوص کارکرد آموزشی دانشگاه‌ها که در ارتباط مستقیم با وضعیت مناسبات نسلی است، مبحث انتقال علوم و تکنولوژی از طریق دانشگاه‌ها است. در این زمینه انتقال جنبه مادی علوم که بیشتر در قالب تکنولوژی صورت می‌پذیرد، کمتر ایجاد سؤال می‌کند، لکن در مقابل، ابعاد معنوی علوم که در قالب علوم انسانی و اجتماعی قرار دارد، حساسیت‌زا می‌باشد. چنانچه دانشگاه‌ها قادر به هدایت این انتقال نباشند، آموزش

این گونه علوم می‌تواند پایه و اساسی جهت رویگردانی و بی‌رغبتی دانشجویان نسبت به ارزش‌های فرهنگ بومی شود و این مسئله زمانی حادتر می‌شود که نوعی خلأ یا کمبود نظر و نظریه‌پردازی در محیط‌های دانشگاهی وجود داشته باشد. راهبرد اصلی برون‌رفت از چنین وضعیتی می‌تواند ایجاد زمینه برای بروز و ظهور نظریه‌های بومی، استحصال درست و مکفی از منابع ملی، بسته‌بندی و ردیف‌سازی (فرمول‌بندی) مناسب و روزآمد منابع خام موجود و تلاش در جهت دستیابی به الگوهای متناسب با شرایط و مقتضیات بومی می‌باشد. تاریخ تمدن ایران حاکی از آن است که جامعه ایران وارث فرهنگی علم‌پرور است. اگرچه این فرهنگ در برهه‌هایی از تاریخ مورد غفلت قرار گرفته است لکن همواره امید آن وجود دارد که از طریق نهادهای آموزشی و به‌ویژه در دوران معاصر به‌واسطه دانشگاه‌ها احیا و متجلی شود. در این زمینه نقش دانشگاه‌ها آن است که از طریق بسترسازی جهت تولید علم، نظریه‌پروری و ایجاد علم بومی باعث شود تا دانشجویان و نخبگان علمی جامعه، بنیان اصالت خود را بازیابند و انگیزه‌ای مؤثر برای جوانان و کوشندگان راه علم فراهم کند.

ضرورت بومی‌شدن علم برای تقویت مناسبات نسلی و همچنین پیوند نسل‌های جدید با میراث و میراث‌داران فرهنگی و تمدنی جامعه خود از دو ضرورت ناشی می‌شود. اول آنکه علم یک عنصر فرهنگی محسوب می‌شود. فرهنگ به عنوان میراث اجتماعی یا میراث انسانی یک جامعه است. در این دیدگاه، فرهنگ شامل عناصری مانند: علوم، هنرها، اعتقادات، رسوم، عادات و آداب جمعی، ابزار، فنون و سازمان‌های اجتماعی است. (Tylor, 1989: 18-19) دومین ضرورت، از جامعه‌پرور بودن علم، نشأت می‌گیرد. علم فارغ از بسترهای اجتماعی و اقتضائات مکانی نیست و دم زدن از علم جهانشمول به‌ویژه در رابطه با جنبه‌های معنوی و فرهنگی علوم (به‌خصوص در رابطه با علوم انسانی و اجتماعی) چندان مقبول نیست. براساس دو ضرورت مذکور، می‌توان اذعان کرد که علوم جدید، در مفهوم امروزی که در غرب پرورده شده‌اند، نمی‌تواند به طور یکسان جزء لاینفک فرهنگ همه اجتماعات مختلف

بشری قرار گیرد. با این اوصاف، پذیرش خام و بی‌واسطه این گونه علوم، لاجرم، ملازم ترک حداقل بخش‌هایی از جنبه‌های فرهنگی و هویتی از طرف پذیرندگان خواهد بود؛ مگر آنکه این علوم با سایر عناصر فرهنگی جامعه پذیرنده هماهنگ و عجین شود.

از این زاویه می‌توان بومی‌شدن علم را با فرهنگی‌شدن علم یا فرایند فرهنگ‌پذیری یکسان دانست. هر چند فرهنگ‌پذیری را اغلب در مورد اعضای یک جامعه به‌کار می‌برند لکن شاید بتوان آن را در مورد اشاعه علوم جدید نیز به‌کار برد. به این ترتیب زمانی می‌توان علوم نوین را «بومی‌شده» دانست که با پیکره فرهنگ جامعه همانند و هم‌نوا شده باشند و برای همان فرهنگ و همان مردم، مورد استفاده قرار گیرند. (ارشاد، ۱۳۷۸: ۲۳) البته، بدیهی است منظور از بومی‌شدن علم این نیست که تمامی مبادی یک رشته علمی درون مرزهای یک کشور به‌طور مستقیم و از نو آزمون و اصلاح شود و توسعه یابد. علم به عنوان مقوله‌ای پویا به مرزهای اعتباری یک جامعه خاص مقید نیست. برداشت کلی از بومی‌شدن علم این است که باید این قابلیت و توانمندی در یک جامعه از طریق نهاد آموزش عالی و دانشگاه‌ها ایجاد شود که بتوان به‌طور روزمره و به اقتضای نیازها و امکانات جامعه خود از دستاوردهای علمی، همچون کالایی رایج در جهت اداره و بهبود زندگی جمعی و فردی استفاده کرد و به جای آنکه آموزش و توسعه علوم نوین عاملی در جهت فراموشی و نابودی ارزش‌های فرهنگی و تمدنی جامعه باشد، در جهت اعتلا و غنای آن مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

### نتیجه‌گیری و راهبردها

بسیاری از صاحب‌نظران و جامعه‌شناسان که جامعه ایران را مورد مطالعه جدی قرار داده‌اند، بر این باورند که وضعیت مناسبات نسلی در ایران، یا در وضعیت شکاف نسلی قرار دارد و یا قابلیت بالایی برای به‌منصه ظهور رساندن چنین وضعیتی و یا حاد شدن این وضعیت تا مرحله بحران هویت را دارا می‌باشد.

بی‌تردید، برای رهایی و پرهیز از این رویداد و چرخه، نخست می‌بایست تأملی بنیادین

در واقعیت‌ها، نیازها و تقاضاهای جامعه جوان صورت گیرد. با نگاهی فراتحلیلی، نیازهای اساسی نسل جوان جامعه ایران را می‌توان به قرار ذیل برشمرد:

۱. جامعه جوان ایرانی، بیش از همیشه تاریخ خود، نیازمند یک برنامه‌ریزی کارآمد فرهنگی است. اگر این تعریف کلی از «برنامه‌ریزی» را بپذیریم که برنامه‌ریزی عبارتست از: تلاش آگاهانه برای تغییر در یک موضوع مطابق یک الگوی ذهنی که از پیش توسط برنامه‌ریز تعریف شده است و این تعریف از فرهنگ را نیز بپذیریم که فرهنگ به مجموعه پیچیده‌ای از عقاید، باورها، ارزش‌ها، احساسات و رفتارها دلالت می‌کند که دارای خصوصیتی به نام پایداری و ثبات نسبی است بنابراین، می‌توان گفت برنامه‌ریزی فرهنگی عبارتست از: «هر نوع کوشش برای ایجاد تغییرات آگاهانه و مطابق الگوی ذهنی پیشین، در زمینه باورها، عقاید، ارزش‌ها، احساسات و رفتارها که با خصوصیت نسبتاً پایداری از عقاید موردی، متمایز می‌شود.» برای انتقال صحیح فرهنگ به نسل جدید، نخست باید یک سلسله اقدامات جدی در دستور کار قرار گیرد. اهم این اقدامات عبارتند از:

- واکسینه کردن فضای فرهنگی؛
- سمت‌دهی و مدیریت تقاضاهای فرهنگی؛
- اقناع و اشباع بهینه نیازهای مشروع فرهنگی؛
- تولید و بازتولید کالاهای فرهنگی متناسب با نظام ارزشی جامعه؛
- تبلیغ و ترویج بهینه هنجارهای فرهنگی و نهادینه نمودن آنها؛
- ایجاد ساختار پاسخگو و منعطف فرهنگی؛
- ساماندهی گفتمان‌های فرهنگی متناسب با شرایط زمانه و شأن جامعه؛
- بازتولید آرمان‌ها و ارزش‌ها در جهت جلوگیری از ظهور گسست فرهنگی میان نسل‌ها؛
- ابهام‌زدایی نظری و صیانت از ارزش‌های کهن فرهنگی؛
- فراهم آوردن محیط پویا و با نشاط جهت کاهش آسیب‌پذیری‌های فرهنگی؛

- کم هزینه کردن فعالیت‌های فرهنگی؛

- ایجاد قاعده‌مندی و انتظام در فضای متکثر فرهنگی جامعه؛

- برخورد نرم‌افزاری و پیشگیرانه در مقابله با تهدیدات فرهنگی؛

- ایجاد بستر و فضای مناسب جهت گفتگوی میان خرده‌فرهنگ‌های جامعه.

۲. جامعه ایرانی، بیش از همیشه تاریخ خود، نیازمند تدوین و اجرای استراتژی‌ها و برنامه‌هایی برای ممانعت از اختلالات هویتی نسل جوان خود است. پرورش یا توسعه مثبت جوانان، اقدامات چندی می‌طلبد که برخی از آنها عبارتند از: ترویج انعطاف‌پذیری، ارتقای اجتماعی، ارتقای عاطفی، ارتقای توانایی شناختی (ادراکی)، ارتقای کارایی رفتاری، ارتقای اخلاقی، تقویت استقلال فردی، تقویت معنوی و تقویت هنجارهای مورد قبول جامعه.

۳. جامعه ایرانی، بیش از هر دوره دیگر، نیازمند بازتولید گفتمان اسلامی - انقلابی خود و انطباق آن با روح و مقتضیات زمانه، بازتولید رابطه مبتنی بر اعتماد میان گروه‌های مرجع و نسل جدید، بازتولید شأن، منزلت، استعداد نیروی جوان و تزریق امید به حال و آینده در آنان، معماری جامعه‌ای امن و توأم با آرامش و نشاط، بازسازی هویت تاریخی و ملی و بازتعریف وفاق نسلی، پویا و شکوفاکردن نظام ارزشی و فرهنگی و ترمیم توانایی پاسخگویی آن به نیازهای روحی، روانی، ذهنی و رفتاری نسل جوان جامعه است.

۴. در نهایت، جامعه ایران بیش از همیشه تاریخ خود، نیازمند ایجاد «مصونیت فرهنگی - ارزشی» است. مصونیت فرهنگی - ارزشی، جز از رهگذر پویایی، شکوفایی مستمر، تولید و بازتولید مداوم کالاها، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی حاصل نمی‌شود.

در این میان نقش و جایگاه دانشگاه در مقام یک نهاد اجتماعی که عمده رسالت و کارکرد آن در کنار آموزش علوم و فنون، بقای نظام ارزشی و فرهنگی جامعه و تداوم و استمرار نظام ارزشی - هنجاری جامعه در سایه تداوم و پیوند نسل‌ها است را می‌توان در قالب راهبردهای

## ۷۰ ❖ نامه پژوهش فرهنگی

ذیل برشمرد. این راهبردها هم رویکرد درون‌نهادی و هم رویکردی برون‌نهادی دارند. یعنی هم کارکردهای دانشگاه در خصوص اعضای آن (به‌ویژه دانشجویان) مورد توجه است و هم کارکردهای نهاد دانشگاه در مقام یک نهاد اجتماعی که در تعامل با سایر نهادهای جامعه و جامعه به معنای کلی آن می‌باشد، مدنظر قرار گرفته است:

- ایجاد و ترویج علمی الگوهای رفتاری صحیح منطبق با اخلاق و فطرت الهی؛
- تبلیغات صحیح و مناسب ارزش‌های دینی؛
- ایجاد سیستم کنترل درونی در دانشجویان، از طریق تقویت غیرمستقیم و صحیح اعتقادهای دینی؛
- برنامه‌ریزی و تنظیم راهکارهای همسو کردن کلیه مسائل مربوط به عرصه‌های هنری، فرهنگی، آموزشی، ورزشی، اوقات فراغت و تبدلات اجتماعی - فرهنگی دانشجویان با ظرفیت‌های ذهنی و عینی اجتماعی؛
- ایجاد زیرساخت‌ها و روساخت‌های مناسب برای انجام فعالیت‌های فرهنگی، به منظور مشارکت دانشجویان در بخش فرهنگ؛
- ایجاد بستر مناسب، هدایت و برنامه‌ریزی شده جهت حساس کردن و علاقه‌مندتر شدن دانشجویان به مسائل کشور و ایجاد زمینه برای حضور فعال آنان در صحنه اجتماع؛
- به‌کارگیری شیوه‌های مختلف فرهنگی جهت احیای هویت اصیل اسلامی - ایرانی مبتنی بر بسترهای تاریخی و تطابق و اصلاح آن با مقتضیات زمان؛
- ایجاد بستر مناسب جهت دستیابی به اجماع نخبگان فکری دانشگاه‌ها در خصوص تبیین مفاهیم، مصادیق و موضوعات معطوف به همبستگی اجتماعی و وفاق ملی؛
- بهره‌گیری مناسب از فضای مبتنی بر تکثرگرایی (قومی، زبانی، دینی و جنسی) دانشگاه‌ها و ایجاد سازوکار افزایش میزان تعاملات اجتماعی به عنوان راه‌حلی کارآمد برای برقراری وفاق ملی؛

- تولید کالاهای فرهنگی، آموزشی و علمی با مضامین بومی جهت مقابله با کالاهای فرهنگ بیگانه؛
- تمهید و تدارک گروه‌های مطالعاتی و پژوهشی مرکب از متخصصان دانشگاهی، به منظور پژوهش و تدوین مصادیق و موارد بروز شکاف‌های نسلی و هویتی و ارائه به برنامه‌ریزان فرهنگی؛
- شناسایی علمی، دقیق و صحیح نیازهای جوانان و ارائه راهکارهای علمی جهت ایجاد پل ارتباطی میان نسل‌ها؛
- تدوین و برنامه‌ریزی آموزش‌های گوناگون (مستقیم و غیرمستقیم) به دانشجویان در خصوص شیوه‌های سالم پرکردن اوقات فراغت؛
- تحت ضابطه درآوردن مراکز خدمات اینترنتی در دانشگاه‌ها؛
- تقویت حمایت معنوی و مادی از پدیدآورندگان آثار فرهنگی و هنری در دانشگاه‌ها؛
- تنش‌زدایی و ایمن‌سازی محیط زندگی دانشجویان و ایجاد بسترهای فرهنگی - تبلیغاتی در جهت زدودن حس ناپاوری، هراس و یأس نسبت به آینده؛
- تقویت جنبه‌های بومی علوم و فنون در جهت تقویت حس خودباوری و آگاهی از اصالت‌های تمدنی و فرهنگی جامعه خود در میان دانشجویان؛
- ایجاد شیوه‌های ارتباط مستقیم مسئولان با دانشجویان، به منظور تقویت اعتماد دانشجویان نسبت به حاکمیت و مدیریت کلان جامعه؛
- محوریت‌دهی و اصل شمردن تقویت روحیه امید به آینده به عنوان مهم‌ترین انگیزه تلاش سازنده و زندگی با نشاط، در هرگونه برنامه‌ریزی، تصمیم و اقدام مربوط به دانشجویان؛
- ایجاد بسترهای مناسب برای آشنا کردن دانشجویان نسبت به انواع رفتارهای ناهنجار و عواقب آن؛
- تمهید اوقات فراغت صحیح برای دانشجویان و هدایت آنها به مجاری صحیح زندگی

از طریق آموزش و ایجاد پایگاه‌های فرهنگی و مراکز مشاوره؛  
- ایجاد و گسترش خانه‌های فرهنگ (با امکانات تفریحی، علمی، ورزشی و فرهنگی)  
در دانشگاه‌ها؛  
- پرورش حس وطن‌دوستی و غرور ملی (از راه‌های مستقیم و غیرمستقیم) با اتخاذ  
شیوه‌های هماهنگ آموزشی - تبلیغاتی در سیستم آموزش عالی کشور به منظور مبارزه  
با موج ورود و هجوم عناصر و نمادهای فرهنگ بیگانه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## فهرست منابع

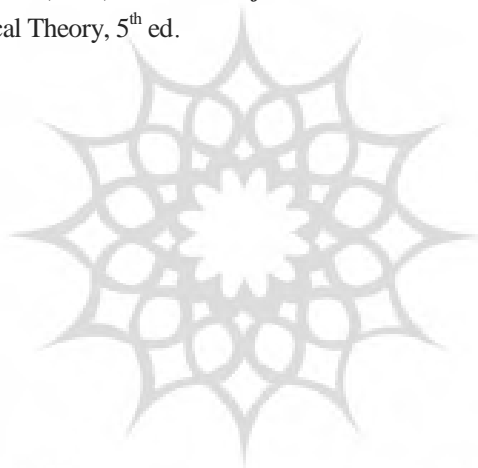
- آزادارمکی، تقی و غلامرضا، غفاری، (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی نسلی در ایران*، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- آزادارمکی، تقی، (۱۳۸۶)، «فرایند تغییر نسلی: بررسی فراتحلیلی در ایران»، برگرفته از دوفصلنامه تخصصی جوانان و مناسبات نسلی، شماره ۱، بهار و تابستان.
- آزادارمکی، تقی، (۱۳۸۲)، *مبانی نظری انقطاع نسلی*، برگرفته از مجموعه مقالات گسست نسلی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- ارشاد، فرهنگ، (۱۳۷۸)، *بومی شدن علم و سهم دانشگاه در این جریان*، برگرفته از مجموعه مقالات دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اسماعیلی، حمید و اسماعیل خلیلی، (۱۳۸۱)، *آسیب‌شناسی فرهنگی دانشگاه‌های ایران*، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی.
- باقری، خسرو، (۱۳۸۲)، *امکان و عوامل گسست نسلی*، برگرفته از: نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها: رویکرد فلسفی، جامعه‌شناختی، روان‌شناسی، سیاسی، تاریخی و ادبی، به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

- بالس، کریستوفر، (۱۳۷۹)، «ذهنیت بین نسلی؛ دیدگاهی روانکاوانه درباره اختلاف نسل‌ها»، ترجمه حسین پاینده، ارغنون، شماره ۱۳۸، سال.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نی.
- بیات، بهرام، (۱۳۸۲)، *شکاف نسل‌ها*، برگرفته از مجموعه مقالات گسست نسلی در ایران، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- پناهی، محمد حسین، (۱۳۸۳)، «شکاف نسلی موجود در ایران و اثر تحصیلات بر آن»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷، پاییز.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۱)، «جامعه ایرانی و شکاف میان نسل‌ها»، راهبرد، شماره ۲۶.
- چیت‌ساز قمی، محمد جواد، (۱۳۸۶)، «بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی»، برگرفته از دوفصلنامه تخصصی جوانان و مناسبات نسلی، شماره ۱، بهار و تابستان.
- حسین پورسنبللی، علیرضا و سیروس، فخرایی، (۱۳۷۸)، *رابطه بین دانشگاه و نظام ارزش‌های اجتماعی*، برگرفته از مجموعه مقالات دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدیقی، احمد، (۱۳۷۸)، *تجدد و دانشگاه‌های مستقل: رویکردی بین‌تمدنی*، برگرفته از مجموعه مقالات دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدیق اورعی، غلامرضا، (۱۳۷۸)، *دانشگاه و ارزش‌های اجتماعی*، برگرفته از مجموعه مقالات دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.
- عبداللهی، محمد، (۱۳۷۹)، «جامعه‌شناسی بحران هویت، مبانی عینی و ذهنی هویت جمعی در ایران و تأثیر آن بر دینامیسم مبادله فرهنگی ایران با جهان»، نامه پژوهش، شماره ۲.
- عبداللهیان، حمید، (۱۳۸۲)، *تغییرات فرهنگی و شکاف نسل‌ها در ایران*، برگرفته از نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، برگرفته از علی اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- فیرحی، داود، (۱۳۸۲)، *ملاک‌های سیلان یا انقطاع نسل‌ها*، برگرفته از نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، علی اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- کرایب، یان، (۱۳۸۱)، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگاه.

رویکرد فراتحلیل در مطالعه تأثیر دانشگاه ... ❖ ۷۵

- محسنی، منوچهر، (۱۳۷۹)، بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی در ایران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- مددپور، محمد، (۱۳۸۲)، صورت‌های نوعی گسست نسلی و فرهنگی، برگرفته از نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

- Howe. N and B (2000), *strauss, the Next Great Generation*, New York: Vitage Books.
- Kertzel David, (1983), *Generation as Sociological Problem*, Annual Rewires , No 999.
- Tylor. E.B, (1989), *culture Defined*, in: L.A coser and B.Rosenberg, *Sociological Theory*, 5<sup>th</sup> ed.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته ځاڼه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني